

و زاهدان سدر مرق و جوانان تا خلق بر دارند
 و بران تا عرف کنند افکنند از آن چندان که در حده
 جای نغز نمی نند و در سفره روزی کس **بیت**
 این بر بند شکم را دو شب نگیرد خواب شبی ز
 معده خالی شبی ز در دستکم **بیت** مشورت باز
 نبایست و سخاوست با مفضلان کناره
 خجیت را چون تم کنی و بنوازی بدولت تو
 کنه میکند با بنوازی همه که را دشمن در
 پیش است اگر نکشد دشمن خویش است
 سنگ در دست و مار بر سر سنگ خیره
 را می بود سبک در ناک و گرویی بخلاف
 این مصلحت دیده اند و گفته که در کشان
 بند بیان تأمل و بیز است حکم انگ احسار
 با قیبت توان گشت و توان بخشد اما اگر نمی
 تا مثل گشته شود محتملست که مصلحتی فوت
 شود که تدارک آن ممنوع باشد
 نیک است زنده بی جان کرد گشته را

باز زنده توان کرد شرط عقل است صبر تر انداز
 که چو رفت از کمان نیاید باز حکم کنی با جان
 در افتد باید که عنت توقع ندارد و اگر جاهل بزبان
 آوری بر حکم غالب ابد عجب نیست که سنگی است
 که کوه صری می کشند نه عجب که فرورود
 نفسش عند لیبی غراب هم نفسش
 که خود مند ز او باش جفای بی بند نادان خویش
 نیاز دارد در چه بشود سنگ بدلوهر اگر کوزه
 ز زرن شکند قیمت سنگ بیغ اید و زرن کم شود
 خود مندی را که در زمره اجلاف سخن
 نه پیونده سگفت مدار که او از بر بط با غلبه
 دهل بر نیاید و بوی شمیران کند سیر فرو ماند
 بلند او از نادان کردن افراخت
 که دانار به می ستر می بیند اخت می دانند که استنگ
 ججازی فرو ماند ز بانگ طبل غازی
 چو هر که در خلاب افتد همچنان نفیس است
 و عیار اگر بر ناک رود همچنان حسیل استعداد

باز زنده